

زاغکی قالب پنیری دید

به دهان به گرفت و زود پرید

بر درختی نشست در راهی

که از آن می گذشت روباهی

روبه پر فریب و حیل ساز

رفت پای درخت و کرد آواز

گفت به به چقدر زیبایی

چه سری چه دمی عجب پایی

پر و بالت سیاه و قشنگ

نیست بالاتر از سیاهی رنگ

گرخوش آواز بودی و خوش خوان

نبودی بهتر از تو ز مرغان

زاغ خواست غار غار کند

تا آوازش آشکار کند

طعمه افتاد تا دهان بگشود

روبهک جست و طمع را برو بود